

۹۱

۳۷۷

۳۷۷

۳۷۷

۴۶۱۵۲

۳۰-۳-۶۳

پروفیسور آ. ج. آربری

سیرت دیدار

891.551  
As 16 S

مترجم: فتح اللہ مجتبیٰ



پروفیسر آ. ج. آربری

# شعر جدید فارسی

مترجم: فتح اللہ مجبائی

فروردین ۱۳۳۴

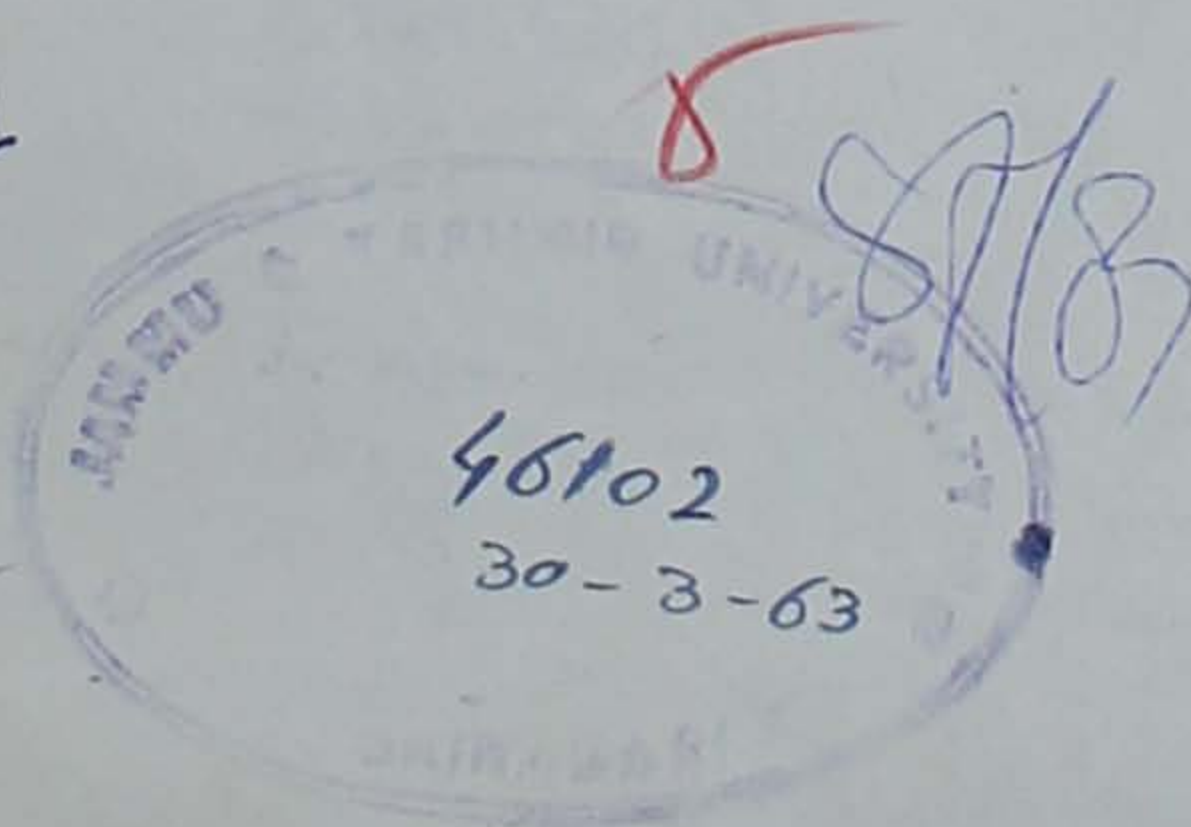


چاپ پیروز

1915001

891.551  
As 16 S

54.02  
H  
L



این ترجمه را بدوست  
گرامی و شاعر هنرمند  
آقای نادر نادرپور  
تقدیم میکنم .

فتح الله - مجتبائی



# فهرست

- ۱- مقدمه مترجم
  - ۲- پروفیسور آربری
  - ۳- شعر جدید فارسی
  - ۴- مدفن عشق
  - ۵- پرده تاریک
  - ۶- مریم
  - ۷- جام زندگی
  - ۸- نگاه
  - ۹- عقاب
  - ۱۰- نامه وداع
  - ۱۱- پرده افتاد
- خواب  
خواب مستی  
سایه  
دوخت بزرگ  
راه  
غار



# مقدمہ سہم



آنچه در اینجا از نظر شما میگذرد، ترجمه مقاله ایست  
 بقلم پروفیسور آربری، که در شماره ۱۴۸ مجموعه  
 Life and Letters (زندگی و ادب)، در دسامبر ۱۹۴۹  
 انتشار یافت.

بطوریکه نویسنده خود اظهار میکند، غرض او از  
 انتخاب اشعاری که در این کتاب گرد آمده است نشان دادن  
 مراحل است که شعر فارسی از صورت قدیم تا نتیجه و وضع  
 ترکیبی کنونی پیموده است. ولی متأسفانه چنین بنظر میرسد  
 که از عهده انجام این مقصود، آنطوریکه باید، بر نیامده است.  
 این انتخاب بسیار عجولانه بعمل آمده و هنگام بحث  
 در این موضوع نیز بیش از حد به اختصار کوشیده است.  
 با آوردن چند قطعه شعر و ذکر بعضی مطالب معمولی،

نمیتوان تحولی را که در نیم قرن اخیر در شعر فارسی صورت گرفته است بدنیاسناساند.

شکی نیست که علت پیدایش این تحول تماس و آشنائی نزدیک ایران باتمدن اروپا میباشد ولی علت های دیگری نیز در میان بوده است که نویسندگان این مقاله آنها را یا مشمول همان اصل تماس باتمدن باختر دانسته و یا بکلی غیر قابل ذکر شمرده است. در هر حال برای شناختن علل و ریشه های این تحول، بحث دقیق تر و مفصلتری لازم است و بایستی در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران، در چند ساله ماقبل و مابعد مشروطیت بمطالعه پرداخت.

روشنفکران ایرانی، که در این هنگام باتحولات جدید فکری و عقاید اجتماعی اروپا نیز آشنائی حاصل کرده بودند، ظلم ها و بیدادگری های دربار مستبد و حاکم های زورگو را بیشتر احساس میکردند و از تعدیات دولتهای مقتدر بیگانه شدیدتر متأثر میشدند. از یک سو دیدن اختلافات فاحش طبقاتی در جانشان آتش میزد، و از سوی دیگر حس ملیت و وطنپرستی عواطف پرشورشان را بهیجان آورده بود. حکومت باخونریزی فراوان، از استبداد بمشروطه تبدیل

شد ، لیکن ایرانیان باز شاهد مقصود را فرسنگها از خود  
بدور میدیدند .

درچنین محیط پرشور و انقلابی بود که شعر فارسی به  
مسیر تازه خود راه یافت و بسوی آینده روشن تری پیشروی  
آغاز کرد . الفاظ و مضامین تازه سیاسی ، اجتماعی و انتقادی  
بآن رنگ و جلوه خاصی بخشید و نزدیک شدن با زبان  
محاوره روزمره مردم ، آنرا برای عموم قابل فهم ساخت .  
بنابراین آنچه که آثار شعرای این دوره را از اشعار شعرای  
دوره های ماقبل متمایز میسازد یکی همین رنگ شدید سیاسی ،  
اجتماعی و انتقادی است و دیگر سادگی ، سلاست و روانی  
آنها میباشد .

اشعار شعرائی چون اشرف ، ایرج ، عارف و عشقی  
نماینده و معرف وضع شعر در این عصر است .  
اینک از برخی از قطعاتی که در این دوره سروده شده  
بیتهایی برای نمونه ذکر میکنیم . میرزا آقاخان کرمانی ،  
اشاره بسیاحت های پی در پی ناصرالدین شاه میکند و میگوید:  
خزینه تهی گشت و ملت گدا

ز پیداد او دست ها بر خدا

سه نوبت شتابید سوی فرنگ

نیفزود او را بدل عار و ننگ

اشرف ، مدیر نسیم شمال ، درباره محمد علی شاه ،

بعد از خلع او از سلطنت ، می گوید :

ممدلی تکیه به قول و غزل روس نمود ترک ناموس نمود

ایرج در قطعه‌ای به قرارداد روس و انگلیس (۱۹۰۷)

اشاره میکند :

گویند که انگلیس با روس عهدی بسته است تازه امسال

از صلح میان گربه و موش بر باد رود دکان بقال

ادیب الممالک فراهانی در ژوئیه ۱۹۰۵ ، در باکو قصیده‌ای

در باب اتحاد ملل اسلامی سرود که این دو بیت از آن نقل

میشود :

به اتحاد گرائید و اتفاق کنید

که اتحاد شما کم کند ز کفر اثر

اگر شنیدید : « المؤمنین کالبنیان

یشد بعض بعضاً » ز قول پیغمبر .

همین شاعر در «قطعه عدلیه» دستگاه داد گستری

را انتقاد میکند :

بادا ز کردگار بر این قاضیان دون  
 دشنام بی نهایت و نفرین لا یعد  
 طاق و رواق عدلیه را بر کند ستون  
 آن کو فراشت سقف سما را بلا عمد  
 این دوییت از غزل پرشوری است که عارف در او اهل  
 جنگ بین الملل اول، در شکایت از تعدیات روس، سروده  
 است :

بگو به هیئت کابینه سر زلفش  
 که روزگار پریشان ما زدست شماست  
 چه شد که مجلس شورانمیکند معلوم  
 که خانه خانه غیر است یا که خانه ماست  
 مرحوم بهار در یک غزل به بی خبری مردم از حقوق  
 خود، اشاره میکند :

کنند قبیله دیگر حقوق او پامال  
 هر آن قبیله که بر حق خویش واقف نیست  
 باز بهار در غزل دیگر درباره حجاب زنان میگوید:  
 تو پاک باش و برون آی از حجاب و مترس  
 کسی بصید غزال حرم نخواهد شد

لاهو تی کرمانشاهی مردم را به انقلاب سوسیالیستی  
دعوت میکند :

نوشم بشادمانی آنکه شراب سرخ  
کز شرق انقلاب دمد آفتاب سرخ  
فرخی یزدی نیز در این باب گوید :  
در کهن ایران ویران انقلابی تازه باید  
سخت از این سست مردم، قتل بی اندازه باید  
احساسات پر شور و وطن پرستانه عارف در اشعار و  
تصنیفهای او آشکارا دیده میشود .

این بیت از قطعه «عشق آذر بایجان» او است :  
ز استخوان نیاگان پاک ما این خاک  
عجین شده است و مقدس تر از همه چیز است  
میرزاده عشقی ، دانش اصفهانی ، معانی شیرازی ،  
ابراهیم پورداود ، در اشعار خود زردشت را ستایش میکنند.  
این دو بیت از معانی شیرازی نقل میشود :

جان من بادا فدای زرد هشت  
بنده ام در خاکپای زرد هشت  
آنکه عالم را منور کرده است  
نیست جز نور صفای زرد هشت

اینگونه تم ها، ازدوران انقلاب مشروطیت تا امروز در شعر فارسی مطرح بوده و هر گاه مجالی یافت میشده، در قالب اشعار جدی و یا فکاهی و یا بصورت تصنیفهای شورانگیز خودنمایی کرده اند.

قسمت دیگری که پر و فسور آربری در این مقاله بدان اشاره ای نکرده است، موضوع شعر «نیما» است. نیمایوشیج را میتوان نخستین شاعری دانست که در قالب ها و مضامین کلاسیک شعر فارسی تغییرات کلی وارد ساخته و برای خود راهی مستقل و مجزا از دیگران باز کرده است.

در «افسانه» تازگی ترکیبات، دقت و درعین حال سادگی فکر و خیال، زیبائی تعبیرات، همگی دست بهم داده و در یک تم اصلی بسیار جالب و باورنی کاملاً متناسب با آن اثری بدیع و پرازش ایجاد کرده اند.

بحث در کیفیت شعر نیما، از حوصله این مقدمه بیرون است ولی باید یاد آور شد که «افسانه» سر پایکسان و هم آهنگ نیست. پاره ای از قسمتهای آن بسیار عالی و بمعنای واقعی شعر است و برخی قسمتهای دیگر، برعکس، از مفهوم شعر و زیبائی کاملاً بدور میباشد. این ناهمواری حتی در الفاظ نیز آشکار است.

تأثیر نیما در بیشتر سخن سرایان این دوره ، (از عشقی شاعر انقلابی ، تاشهریار غزلسرا و توللی نوپرداز) بحدیست که نادیده گرفتن آن هرگز ممکن نمیباشد .  
در « سه تابلوی مریم » و « کفن سیاه » و « دو مرغ بهشتی » و « افسانه شب » شهریار ، این تأثیر بطور آشکار خودنمایی و جلب دقت میکند .

تأثیر نیما را باید در شعرای تواناتر و بزرگتری مانند بهار نیز مورد مطالعه قرار داد .

قطعه دماوند بهار ، بدون شك ، چه از لحاظ وزن و چه از لحاظ احن خطابی، تحت تأثیر قطعه معروف « ای شب » نیما ساخته شده است .

هرچند نیما ، اخیراً چنان در جستجوی « نو » و پیکار با کهنه خود را گم کرده است که دیگر حتی اصول مسلم و حدود تغییر ناپذیر شعر فارسی را نیز نادیده میگیرد لکن هنوز در میان شعرای جوانتر این عصر طرفداران و پیروان بسیاری دارد . زیرا او بود که نخستین بار بمفهوم « تحول در شعر » و « ادراك شاعری » پی برد و راه نوینی را بشاعران جوان سرگشته نشان داد. و گر نه برخلاف آنچه که گروهی میپندارند

سهم دهخدا و کمالی و امثال ایشان در شعر جدید چندان قابل اهمیت نمیباشد .

گرچه رشته سخن بیش از حد بدرازا کشیده لکن اینك جای آنست که درباره کیفیت انتخاب و شیوه ترجمه این اشعار نیز سخنی گفته شود .

این انتخاب ، چنانکه قبلاً نیز یاد آور شدیم ، از روی تعجیل و بدون صرف توجه کافی بعمل آمده و نشان میدهد که مترجم بنمونه های بهتری از آثار این شعرا دسترسی نداشته است . زیرا از هر يك از ایشان قطعات زیبا و پرارزش بسیاری در مطبوعات فارسی به چاپ رسیده ، که بامنظور خاص نویسندۀ این مقاله نیز تناسب بیشتری داشته اند .

قطعه « جام زندگی » ترجمۀ آزادی است از يك شعر روسی و نویسندۀ محترم آنرا بعنوان يك شعر فارسی و نمونه ای از ادبیات منظوم معاصر فارسی بشمار آورده است . در ترجمۀ عنوان قطعه مریم نیز مترجم دچار اشتباهی شده است زیرا این نام در انگلیسی به Mary ترجمه شده و حال آنکه کلمه « مریم » در فارسی هم نام زن و هم نام گل سپید معطر است و ظاهراً شاعر باین ابهام نظر داشته و بدینجهت

بہتر بود کہ مترجم محترم عین کلمہ « مریم » را عنوان این  
قطعه قرار میداد .

در خاتمه باین نکته باید توجه داشت کہ در این عصر  
نیز ، مانند دورہ های دیگر ، شاء-ران مقلد و بی استعداد  
بسیاری بوده اند کہ از حدود مضامین و اصول شاعری قدیم پا  
بیرون نگذاشته و بتکرار گفته و ساخته های استادان پیش از  
خود ، بی آنکہ چیزی بدان بیافزایند ، قناعت ورزیده اند .  
برای اینگونه قافیہ سازان و آثار تقلیدی و مبتذل ایشان ، در  
تاریخ هیچ عصر و دورہ ای جایی نمیتوان باز کرد .

خرداد ماه ۱۳۳۳

فتح الله - مجتبائی

## پروفیسور آ. ج. آربری

[illegible]

پروفسور آ. ج. آربری، هنگامیکه در دانشگاه  
 قاهره مشغول تدریس بود، به مطالعه در ادبیات ملل مشرق  
 پرداخت و مخصوصاً در باره تصوف و علوم اسلامی تحقیقاتی  
 بعمل آورد.

وی پس از بازگشت بانگلستان، در سال ۱۹۴۴ به  
 استادی زبان فارسی در دانشگاه لندن انتخاب شد. در  
 سالهای بعد نخست تدریس زبان عربی همان دانشگاه و  
 سپس تدریس این زبان در دانشگاه کمبریج نیز بعهده او  
 قرار گرفت.

پروفسور آربری تاکنون چندین کتاب و رساله مختلف  
 در تصوف و شعر و ادب فارسی انتشار داده است که از آن  
 جمله می توان کتابهای زیر را نام برد:

ترجمه منظوم پنجاه غزل حافظ (Hafiz) - ترجمه منظوم  
رباعیات خیام (Khayyam) ترجمه بعضی از قسمتهای قرآن  
(The Koran) - بحثی در تصوف (Sufism) - ترجمه جدیدی  
از بعض قصص هزار و یکشب (Scheherzade) - ترجمه بعضی  
قسمتهای گلستان (Gulistan) - همکاری این دانشمند بامجله  
« روزگار نو » و مقالات تحقیقی او در آن مجله نیز شایان  
توجه و دارای اهمیت بسیار است.

در ترجمه این کتاب، سعی شده است تا علاوه بر ترجمه دقیق و روان،  
به توضیح و تفسیر بعضی از کلمات و اصطلاحات نیز پرداخته شود.  
در این باره، آرزوی ما آنست که این کتاب را به شما عزیزان  
پیشنهاد کنیم.

این کتاب در سال ۱۳۶۱ خورشیدی، در تهران، توسط انتشارات  
« نگاه » منتشر شد. این کتاب به زبان فارسی و عربی  
ترجمه شده و به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده است.  
این کتاب به عنوان یکی از بهترین و زیادهای این رشته  
تفصیلات دارد.

در ترجمه این کتاب، سعی شده است تا علاوه بر ترجمه دقیق و روان،  
به توضیح و تفسیر بعضی از کلمات و اصطلاحات نیز پرداخته شود.  
در این باره، آرزوی ما آنست که این کتاب را به شما عزیزان  
پیشنهاد کنیم.

سے  
سعر جدید فار



در حدود شصت سال قبل (۱) ادوارد برون (۲) در کتاب « یکسال در میان ایرانیان » (۳) چنین نوشت :

« عده‌ای از محققین چنین می‌پندارند که ذوق شعر و استعداد شاعری مربوط بگذشته ایران است . شاید هیچ خطائی از این بزرگتر نباشد » .

تقریباً سی سال بعد ، همین نویسنده ، کتاب دیگری بنام « مطبوعات و شعر در ایران جدید » (۴) تألیف و در آن

۱ - این رساله در ۱۹۴۹ میلادی نگارش یافته است .

۲ - Edward, G. Browne متولد سال ۱۸۶۲ میلادی و

متوفی سال ۱۹۲۶ ، استاد دانشگاه کمبریج ، از مستشرقین مشهور و یکی از بزرگترین دوستان ایران و زبان فارسی بود . وی علاوه بر چند زبان اروپائی بزبان ترکی و عربی تسلط کامل داشت و فارسی را نیز در محضر دانشمندی بنام محمد باقر بوانائی ، که در آن هنگام در لندن میزیست ، فرا گرفت . ادوارد برون دوبار به مشرق مسافرت کرد : یکی در سال ۱۸۸۲ به استانبول و دیگری در ۱۸۸۷ به ایران . سفر اخیر یکسال تمام طول کشید و او در این مدت از شهرهای

کتاب از اشعاری که در اوایل قرن حاضر سروده شده بود  
نمونه های جالبی درج کرد .

اگر برون امروز زنده میبود ، رستاخیز ادبی ایران  
را ، که حتی از حدود پیش بینی و انتظار او نیز تجاوز کرده است  
میدید . برای پی بردن به عظمت این تحول کافی است که شعر  
فارسی امروز را با شعر فارسی در نیم قرن قبل از آن مقایسه  
کنیم .

مردمان این سرزمین همه عاشق شعرند و از هر دو نفر  
یک نفر خود معترف است که طبع شعری دارد . شعر فارسی  
دارای سابقه ممتدی است . بیش از یک هزار سال ، از آن هنگام  
که فرهنگ و هنرهای ملی ایران از استیلای مضمحل کننده  
عرب نجات یافت تا کنون پیوسته و بدون وقفه ، این مردمان  
با وزن و قافیه سرو کار داشته اند . در قسمت بزرگی از این مدت

بزرگ و بناهای تاریخی ایران دیدن کرد و با فرقه های دینی و طبقات مختلف  
مردم این سرزمین آشنا شد . بیش از سی سال از عمر این مرد بزرگ به تحقیق  
در ادبیات فارسی و دفاع از حقوق ملت ایران صرف شده و شاهکار او کتاب  
**The History of Persian Literature** ( تاریخ ادبیات زبان  
فارسی ) است در چهار جلد که از ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۲۴ این محقق دانشمند و پر شور  
را بخود مشغول داشته است .

۳- **Year Omongst the Persian (1893 · Camb.)**

۴- **Press and Poetry of Modern Persia (1918)**

هیچ کوشش قابل توجهی برای شکستن مواضعات (Conventions) شعری قدیم بعمل نیامده و کلیه اصول و قوانین عروضی، همچنان ثابت و پابرجای بوده اند. سلطه کلاسیسیم (Classicisme) بر ادبیات فرانسه، در مقابل حکمفرمائی این قراردادها بر شعر فارسی ناچیز و اندک بنظر میرسد. شیوه های شعری فارسی، همچون سایر صنایع و هنر های ملی این قوم، در قرن های سیزدهم و چهاردهم میلادی باوج کمال خود رسیدند و برای نسل های بعد سرحد تجاوز ناپذیری ایجاد کردند.

شعر فارسی از لحاظ روح، بطور کلی بنقاشی مینیاتور ایران بی شباهت نیست. همان روشنی خطوط و رنگها، همان محدودیت زمینه ها و تم ها در هر دو دخالت و حکمروائی دارند.

برای اینکه در میان ایرانیان نسبت بصحت و اعتبار ارزش های کلاسیک حس شك و تردیدی ایجاد و امکان درك مسئله تحول و تکامل حاصل گردد، يك عامل و محرك خارجی، با قدرت و شدت حمله عرب، لازم بود. این نیروی عظیم و مقتدر را تجلی و دعوت تمدن اروپائی بوجود آورد.

تعلیم و تربیت در ایران، از قرن گذشته بتدریج، و در  
چهل ساله اخیر با سرعتی روزافزون، با جنبه‌های مادی و  
معنوی تمدن و فرهنگ اروپائی سازگار و موافق گردیده است.  
آخرین سد و مانعی که در مقابل این حمله تازه از پای درآمد  
ادبیات بود. نسل پیر هنوز از آشناسدن با حقیقت استیلای  
تمدن باختر بر ایران امتناع میورزد. به اسالیب و روشهای  
عالی نویسندگی قدیم که یکپهزار سال گذشته را ضیاء و جلال  
بخشوده‌اند، ایمان و دل‌بستگی کامل دارد، با شعر و ادب اروپا  
تنها بوسیله ترجمه‌هایی گمراه‌کننده و سطحی آشنا شده و  
با اصرار و سرسختی تمام شکست مدافعین سنت‌های باستانی  
را انکار می‌کند. نسل جوان‌تر، چون از فاصله عمیقی که  
میان بینش او و نظریات و تجارب نسل پیشین قرار دارد خشم‌گین  
و آزرده است، هنگامی که صبر و تحملش با آخر رسید، فرهنگ  
ایران را بیش از حد منحط و عقب افتاده می‌خواند. لذا چنین  
و انمود می‌کند که از شعر و ادب اروپا ارضاء خاطر و لذت  
بیشتری حاصل میشود تا از ادبیات زبان فارسی.

در زمینه برخورد و تلاقی همین آراء و عقاید است که

باید شعر معاصر فارسی را دقیقاً مورد مطالعه و سنجش قرار داد .

منقد اروپائی چون بیطرفی بیشتری دارد ، شاید بهتر و آزادانه تر از هر محقق ایرانی بتواند این عناصر متضاد، یعنی سنت های (Traditions) باستانی و تأثیرات خارجی را در شعر فارسی شناخته ، تجزیه و تحلیل کند . X

این عناصر متضاد ( برخلاف آنچه که اغلب تصور میشود ) نه تنها با روح ایرانی ناسازگاری و مخالفت ندارند، بلکه اکنون، با سابقه ای پر عظمت در دنبال و آینده ای درخشان در پیش ما باشند تمام درهم آمیخته و یک پدیده و نیروی واحد و کاملاً ایرانی بوجود آورده اند .

ایران یکبار دیگر ... همچنانکه بارها در طول تاریخ نشان داده ... مهاجم بیگانه را اسیر خود ساخته است .

غرض از انتخاب این اشعار نمایانیدن مراحل است که شعر فارسی از صورت قدیم تا نتیجه و وضع ترکیبی (۱) کنونی پیموده است .

درباره موضوعی چنین وسیع و دامنه دار، نمیتوان در

يك مقاله کوتاه، نظری جامع و کلی اظهار داشت. لذا بسیاری از سخن سرایان بزرگ و نامدار معاصر، که آثارشان با این منظور معین و مخصوص ما توافق نداشت، از قلم افتاده‌اند. شاید بتوانم در مجموعه بزرگتری که در دست تألیف است حق مطلب را ادا کنم.

قطعه اول بنام «مدفن عشق» از اشعار «ایرج» (۱) است. این قطعه در حدود سی سال قبل از طبع کسی تراوش کرده است که عموم اورا یکی از بزرگترین افراد این نسل - ختم شعرای کلاسیک و پیشوای مدرنیست ها - میدانند «مدفن عشق»، ساده، مؤثر و از لحاظ ساختمان و مضمون شعری کلاسیک است. موضوع آن در ادبیات فارسی نظائر بسیار دارد ولی در عین حال ابتکار و اصالتی (۲) مخصوص و فصاحتی قابل توجه در آن موجود است.

---

۱- ایرج میرزا «جلال الممالک» (متولد سال ۱۲۵۱ شمسی در تبریز و متوفی سال ۱۳۰۴ در طهران).

قطعه دوم بنام «*پرده تاريك*» ، از مسعود فرزاد (۱) است . این قطعه نیز ، هرچند بیکی از شعرای نسبتاً جوان معاصر تعلق دارد ، لکن باز از لحاظ قالب و روح شعری است کلاسیك ، این شگفت نیست ، زیرا که سراینده آن از سر سپردگان پرشور و هنرمند حافظ بزرگ میباشد . فرزاد ، در شیوه تازه ، ولی محافظه کارانه خود اشعار زیبا ، فراوان سروده است . او در اینجا ، رسمی را که مورد پسند اکثر شعرای سلف ، خصوصاً سعدی بوده پیروی کرده و يك مثل عامیانه را موضوع شعر خود قرار داده است .

مریم ، اثر توللی (۲) ، گرچه در نظر اول يك شعر اروپائی جلوه میکند ، لکن در حقیقت بیان تازه ایست از موضوع جالب و دلپسند (تن شستن شیرین در چشمه سار) (۳)

۱ - از شعرا و دانشمندان ایرانی است که فعلاً در لندن اقامت گزیده و بزبانهای فارسی و انگلیسی تألیفاتی دارد . مجموعه ای که بنام « بزم درد » در تیرماه ۱۳۳۲ در طهران منتشر ساخت ، قسمتی از بهترین اشعار او را حاوی است .

۲ - فریدون توللی ( متولد سال ۱۲۹۶ شمسی در شیراز ) از شعرا و نویسندگان پرشور معاصر است . از آثار او : التفصیل (قطعاتی انتقادی ، در شیوه ای مخصوص) . رها (مجموعه اشعار) و کاروان (در شیوه التفصیل) بچاپ رسیده است .

۳ - خسرو و شیرین نظامی گنجوی ، صفحه ۷۷ تصحیح وحید .

شاهکار نظامی، که همواره مورد توجه نقاشان مینیاتور بوده است. کلمات رنگین و منظره‌های زنده این قطعه نیز اشعار نظامی را بخاطر می‌آورد. ولی طرز پرداختن صورت کلی شعر - توصیف شب با تمام روشنی‌ها، سایه‌ها، سکوتها و صداها - آن - در ادبیات فارسی کاملاً بیسابقه است.

دو قطعه شعری که از رعدی (۱)، شاعر نسبتاً جوان معاصر، در اینجا ذکر شده، گرچه هر دو از یک خامه تراوش کرده‌اند، لکن در برابر هم بنحوی مؤثری اشعار پیرو اصول قدیم را از اشعار جدید متمایز می‌سازند.

« جام زندگی » گرچه در حقیقت ترجمه آزادی است از یک شعر روسی، لکن از لحاظ ساختمان شعری و شیوه بیان کاملاً اصول قدیم را پیروی میکند.

« نگاه » با الفاظ و فرم (Forme) کلاسیک، موضوع تازه و بدیعی را در شعر فارسی طرح میکند. این قطعه پاسخ و عکس‌العملی است که شاعر در برابر نگاه‌های تأثر انگیز و الهام بخش برادر کر و لال خود ظاهر می‌سازد.

---

۱ - غلامعلی رعدی آذرخشی (متولد سال ۱۲۸۸ در تبریز)، دکتر در ادبیات از پاریس.

«عقاب» اثر خانلری (۱)، نیز از لحاظ فرم، تابع اصول قدیم ولی از لحاظ ادراک هنری (Conception) تازه است.

شاعر در يك كتاب حيوان شناسی قدیم (!) «۲» چنین خوانده که کلاغ طول عمری باور نکردنی دارد، در صورتیکه عقاب، هنوز دوران جوانی را بسر نبرده مرگش فرامیرسد. از قراریکه شاعر خود بیان میکند، شرح فوق، او را در سرودن این قطعه برجسته - که صحنه های زنده آن برای مقایسه با بهترین داستانهای فردوسی، شایستگی دارد - به رغبت و شوق آورده است.

### آوردن حیوانات بصورت کنایه و تمثیل، در نوشته های

۱ - پرویز خانلری (متولد سال ۱۲۹۲) دکتر در ادبیات از دانشگاه تهران و از اساتید فاضل دانشکده ادبیات است. مجله پیرارج «سخن» بوسیله ایشان اداره میشود و کتاب معتبر «تحقیق انتقادی در عروض فارسی» نیز از تألیفات ایشان است.

۲ - بهتر است آنچه را که دکتر خانلری خود در این باره مینویسد یاد آور شویم: در سال ۱۳۰۸ داستان «دختر سروان» اثر پوشکین شاء-ر بزرگ روس را از روی ترجمه فرانسه بزبان فارسی در آوردم و جزء مجموعه «افسانه» از طرف کتابفروشی خاور در سال بعد چاپ و منتشر شده است. قصه کوتاهی که در آن کتاب از قول یکی از اشخاص داستان نقل شده بود از همانگاه در ذهن من جایگیر شد و چند سال بعد قطعه فوق را که بر زمینه همان قصه

اخلاقی ، یکی از قدیمترین و متداولترین رسوم ایرانیان است ، ولی انگیزه‌ای که ایجاد و پیدایش این شعر تمثیلی و کنایه دار «۲» را موجب شده ، تاکنون بین این مردم سابقه نداشته است . این قطعه به صادق هدایت - کسیکه در میدان انتقاد معاصر ایران ، به زعم محافظه کاران خائن و در نظر ترقی خواهان قهرمان بود - اهداء شده و کلید فهم آن نیز در همین جاست .

عقاب نماینده روحی بی اعتنا و طبعی بلند است ، در صورتیکه کلاغ ادامه یکنواخت ابتدالی کسالت آور را نشان میدهد .

---

است ساختم . بی مناسبت نیست اصل قصه که منشاء این قطعه بوده است در اینجا نقل شود :

« وقتی عقاب از کلاغ پرسید : بگو که تو چگونه سیصد سال عمر میکنی و حال آنکه عمر من بیش از سی سال نیست . کلاغ جواب داد سبب این است که تو خون زنده میخوری اما من بخوردن مردار قانعم . عقاب اندیشید که خوبست من نیز مردار خواری را بیازمایم . پس عقاب و کلاغ هر دو پرواز کردند . مرده اسبی به راه افتاده دیدند ، فرود آمده بر آن نشستند . کلاغ شروع بخوردن و تحسین آن کرد ، اما عقاب یکی دوبار به آن منقار زد و به کلاغ گفت : نه ، برادر ، یکبار خون تازه خوردن از سی سال مردار خواری بهتر است .

نقل از شماره ۷ - سال اول - پیام نو

Parable - ۲

اسلامی «۱»، در نامه و دایع زمینه تازه‌ای ایجاد میکند، زیرا صحنه‌ای را که در این قطعه نمایان ساخته در ایران قبل از نهضت آزادی نسوان (در سالهای بعد از ۱۹۲۰) صورت پذیر نبوده است. ولی توصیف‌ها و استعارها اغلب بطرز قدیم اند.

هنگامیکه بقطعه «پرده افتاد» گلچین «۲» میرسیم، خود را کاملاً در دنیائی تازه و غیر معمول احساس میکنیم. این منظومه عالی که از طبع يك پزشك جوان، که در لندن مشغول کار است تراوش کرده، از لحاظ موضوع و صنایع شعری تأثیر و نفوذ ادبیات معاصر اروپا را در خود بخوبی منعکس میسازد. استعمال بحرهای متفاوت در پاره‌های مجزای این قطعه، حاکی از ابتکار قابل توجهی میباشد، بحرهای همگی از اصول وقواعد علم عروض پیروی میکنند و بیت‌ها نیز دو بدو هم قافیه هستند.

این شیوه، که در نظر اروپائیان از بسیاری لحاظ کهنه

- 
- ۱ - محمد علی اسلامی، از شعرای خوش قریحه معاصر، که مجموعه‌ای از اشعارش بنام «کناه» در بهمن ماه ۱۳۲۹ در طهران انتشار یافت.
- ۲ - دکتر مجدالدین میرفخرائی (گلچین کیلانی)، شاعر نو پرداز معاصر، که دو مجموعه از اشعار خود را بنام «نهفته» و «مهر و کین» در لندن بطبع رساند.

و دور از تجدد بشمار میرود ، در ایران مورد حمله و اعتراض  
منتقدان محافظه کاری ، که حتی برخی از ایشان بنسل جوانتر  
تعلق دارند- قرار گرفت.

این گروه که مبادی و الفبای صنایع شعری قدیم را  
نشناخته و از دیدن تعبیرات و تشبیهات تازه و نامأنوس در  
حیرت مانده اند ، چون از هر جانب خود را با نوپردازیهای  
هنرمندان جدید مواجه می بینند لذا درك نمیکنند که این  
شاخ و برگهای تازه نیز از همان ریشه و بن استوار و عمیق  
قریحهٔ اصیل ایرانی سر بر آورده اند .

شاید در شکل و بافت این برگها تغییری پدید آمده باشد ،  
لکن همواره همان نسیم جانفزای خاك ایران است که آنها را  
بر شاخه ها بجنبش درمی آورد.

# مدفن عشق



ای نکویان که درین دنیا ئید  
 یا ازین بعد به دنیا آئید  
 اینکه خفته است در این خاک منم  
 ایرجم ، ایرج شیرین سخنم  
 مدفن عشق جهان است اینجا  
 يك جهان عشق نهان است اینجا  
 هر که را روی خوش و خوی نکوست  
 مرده وزنده من عاشق اوست  
 من همانم که در ایام حیات  
 بی شما صرف نکردم اوقات  
 بعد چون رخت زد دنیا بستم  
 باز در راه شما بنشستم

گرچه امروز بخاکم مأواست  
چشم من باز به دنبال شماست  
بگذارید به خاکم قدمی  
بنشینید براین خاکِ دمی  
گاهی از من به سخن یاد کنید  
در دل خاکِ دلم شاد کنید.

# پرودۀ تاریک



تا درین عالمی ای دل، خابی  
چون روی سر ازل دریابی  
مرگ جز پرده تاریکی نیست  
کس نداند پس تاریکی چیست  
خود گرفتم که بلا باشد مرگ  
آیت خشم خدا باشد مرگ  
نشنیدی که بلا خوش باشد  
چون همه خلق بلا کش باشد؟

تهران ۱۹۲۴



میم



دای و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه  
 دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه  
 دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه  
 دایه و دایه و دایه و دایه و دایه و دایه

در نیمه های شامگهان ، آن زمان که ماه  
 زرد و شکسته میدمد از طرف خاوران  
 استاده درسیاهی شب مریم سپید  
 خاموش و سرگران .

اومانده تا که از پس دندانهای کوه  
 مهتاب سرزند ، کشد از چهر شب نقاب  
 تا بد براو فروغ و بشوید تن لطیف  
 در نور ماهتاب .

بستان بخواب رفته و میدزد آسکار  
 دست نسیم عطر هر آن گل که خرم است .  
 شب خفته در خموشی و شب زنده دار شب  
 چشمان مریم است .

مہتاب کم کمک ز پس شاخه های بید  
 دزدانه میکشد سرومی افکند نگاه  
 جویای مریم است و همی جویدش بچشم  
 در آن شب سیاه

دامن کشان ز پرتو مہتاب ، تیرگی  
 رومینهد بسایه اشجار دوردست  
 شب دلکش است و پرتو نمناک مہتاب  
 خواب آوراست و مست

اندر سکوت خرم و گویای بوستان  
 مه موج میزند چو پرندی بجویبار  
 میخواند آن دقیقه که مریم به شستشوست  
 مرغی ز شاخسار .

۱۳۲۴

# جام زندگی

از دکتر غلامعلی رعدی

« این قطعه ترجمه و اقتباس از ارمننتف ، شاعر معروف روسی است و من درحین ترجمه مخصوصاً در اول و آخر قطعه تصرفات و اضافاتی کرده‌ام تا این فکر شاعر روسی برای خواننده فارسی‌زبان بهتر مفهوم گردد » . دکتر رعدی



جهان میخانه و ما می پرستیم  
 ولیکن باخیال باده مستیم  
 نهاده بر دو دیده چشم بندی  
 ز جام زندگی نوشیم چندی  
 لب زرین جام از اشک شوئیم  
 و ز آن لب، اشک ریزان کام جوئیم  
 بروز مرگ چشم دل شود باز  
 برافتد پرده و روشن شود راز  
 عیان گردد که آن جام زرانندود  
 هم از روز نخست از می تهی بود  
 بجای می در آن خواب و خیالی  
 امیدی ، حسرتی ، هجری ، وصالی  
 کزان هم شست باید عاقبت دست  
 زهی میخانه و میخواره مست !



# نگاره

از دکتر فلامعلی رعدی



به برادر یزبانم

من ندانم به نگاه تو چه رازی است نهان  
 که مر آن راز توان دیدن و گفتن نتوان  
 که شنیده است نهانی که در آید در چشم ؟  
 یا که دیده است پدیدى که نیاید بزبان ؟  
 یکجهان راز در آمیخته داری بنگاه  
 در دو چشم تو فرو خفته مگر رازجهان ؟  
 چو بسویم نگری لرزم و باخود گویم  
 که جهانی است پراز راز بسویم نگران  
 بسکه در رازجهان خیره فروماندستم  
 شوم از دیدن همرازجهان سرگردان



چه جهانی است (جهان نگه) آنجا که بود  
 از بد و نیک جهان هر چه بجویند نشان  
 گه از او داد پدید آید و گاهی بیداد  
 گه از او درد همی خیزد و گاهی درمان  
 نگه مادر پر مهر نمودی از این  
 نگه دشمن پر کینه نشانی از آن  
 گه نماینده سستی و زبونیست نگاه  
 گه فرستاده فر و هنر و تاب و توان  
 زود روشن شودت از نگه بره و شیر  
 کاین بود بره بیچاره و آن شیر ژیان  
 نگه بره ترا گوید بشتاب و ببند  
 نگه شیر ترا گوید بگریز و ممان  
 نه شکفت از نگه اینگونه بود ، زانکه بود  
 پرتوی تافته از روزنه کاخ روان  
 گر ز مهر آید چون مهر بتابد بردل  
 ور ز کین آید درد دل بخلد چون پیکان

یاد پر مهر نگاه تو در آنروز نخست  
 نرود از دل من تا نرود از تن جان ☆  
 چو شدم شیفته روی تو از شرم مرا  
 برب آوردن آن شیفته‌گی بود گران  
 من فرو مانده در اندیشه که ناگاه نگاه  
 جست از گوشه چشم من و آمد بمیان  
 در دمی باتو بگفت آنچه مرا بود بدل  
 کرد دشوارترین کار بزردی آسان  
 تو پیاسخ نگهی کردی و در چشم زدن  
 گفتنی گفته شد و بسته شد آن گه پیمان  
 ☆ ☆ ☆

من بر آنم که یکی روز رسد در گیتی  
 که پراکنده شود کاخ سخن را بنیان  
 به نگاهی همه گویند بهم راز درون  
 و ندر آن روز رسد روز سخن را پایان  
 به نکه نامه نویسند و بخوانند سرود  
 هم بخندند و بگریند و بر آرند فغان

\* - ترجمه پروفیسور آربری از اینجا شروع میشود .

بنگارند نشانه‌های نگه در دفتر  
 تانگه نامه چوشه‌نامه، شود جاویدان  
 خواهم آنروزشوم زنده و با چند نگاه  
 چامه در مهر تو پردازم و سازم دیوان  
 بیگمان مهر در آینده بگیرد گیتی  
 چیره بر اهرمن خیره سر آید یزدان  
 آید آن روز و جهان را فتد آن فره بچنگ  
 تیر هستی رسد آن روز خجسته به نشان  
 آفریننده بر آساید و با خود گوید  
 تیر ماهم بنشان خورد، زهی سخت کمان



در چنان روز مرا آرزویی خواهد بود  
 آرزویی که همی دارم اکنون پژمان  
 خواهم آندم که نگه جای سخن گیرد و من  
 دیده را بر شده بینم بسر تخت زبان  
 دست بیچاره برادر که زبان بسته بود  
 گیرم و گویم هان، داد دل خود بستان

به نگه باز نما هر چه در اندیشه تست  
 چو زبان نگهت هست بزیر فرمان  
 ای که از گوش و زبان ناشنوا بودی و گنگ  
 زندگی نو کن و بستان ز گذشته تاوان  
 بانگه بشنو و برخوان و بسنج و بشناس  
 سخن و نامه و داد و ستم و سود و زیان  
 نام مادر به نگاهی بروشادم کن از آنک  
 مرد بانده خاموشیت آن شادروان  
 گوهر خود بنما تا گهری همچو تورا  
 بد گهر مادر گیتی نفروشد ارزان



# عقاب

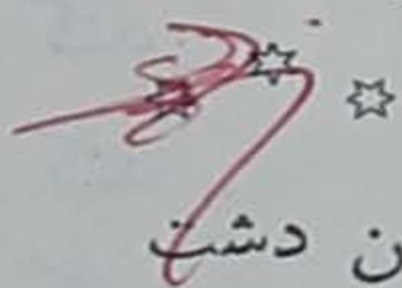
از : دکتر پرویز ناتل خانلری



بدوستم : صادق هدایت

گشت غمناك دل و جان عقاب  
چو از او دور شد ایام شباب  
دید كش دور به انجام رسید  
آفتابش به لب بام رسید  
باید از هستی دل برگیرد  
ره سوی كشور دیگر گیرد  
خواست تاچاره ناچار کند  
دارویی جوید و در کار کند  
صبحگاهی زپی چاره کار  
پشت برباد سبك سیر سوار  
گله كاهنگ چرا داشت به دشت  
ناگه از وحشت پرولوله گشت

و آن شبان ، بیم زده ، دل نگران  
 شد پی بره نوزاده دوان  
 كبك در دامن خاری آویخت  
 مار پیچید و بسوراخ گریخت  
 آهو استاد و نگه کرد و رمید  
 دشت را خط غباری بکشید  
 ليك صیاد سر دیگر داشت  
 صید را فارغ و آسوده گذاشت  
 چاره مرگ نه کاری است حقیر  
 زنده را دل نشود از جان سیر  
 صید هر روز بچنك آمد زود  
 مگر آنروز که صیاد نبود



آشیان داشت در آن دامن دشت  
 زاغکی زشت و بد اندام و پلشت  
 سنگها از کف طفلان خورده  
 جان ز صد گونه بلا در برده

سالها زیسته افزون ز شمار  
 شکم آکنده ز گند و مردار  
 بر سر شاخ، ورا دید عقاب  
 ز آسمان سوی زمین شد بشتاب  
 گفت ای دیده زما بس بیداد  
 باتو امروز مرا کار افتاد  
 مشکلی دارم اگر بگشائی  
 بکنم هر چه تو میفرمائی  
 گفت ما بنده در گاه توایم  
 تا که هستیم هواخواه توایم  
 بنده آماده بود فرمان چیست ؟  
 جان براه تو سپارم ، جان چیست ؟  
 دل چو در خدمت تو شاد کنم  
 ننکم آید که ز جان یاد کنم  
 این همه گفت ولی بادل خویش  
 گفتگوئی دگر آورد به پیش  
 کاین ستمکار قوی پنجه کنون  
 از نیاز است چنین زار و زبون

ليك ناگه چو غضبناك شود  
 زو حساب من و جان پاك شود  
 دوستي را چو نباشد بنياد  
 حزم را بايد از دست نداد  
 درد دل خویش چو این رای گزید  
 پرزد و دور ترك جای گزید  
 زار و افسرده چنین گفت عقاب  
 كه مرا عمر حباييست بر آب  
 راست است اينكه مرا تيز پراست  
 ليك پرواز زمان تيز تر است  
 من گذشتم بشتاب از درودشت  
 بشتاب ايام از من بگذشت  
 گرچه از عمر دل سیری نیست  
 مرگ میآید و تدبیری نیست  
 من و این شوكت و این شهر و جاه  
 عمرم از چیست بدین حد کوتاه ؟  
 تو بدین قامت و بال ناساز  
 بچه فن یافته ای عمر دراز ؟

پدرم از پدر خویش شنید  
 که یکی زاغ سیه روی پلید  
 با دوصد حيله بهنگام شکار  
 صدره از چنگش کرد دست فرار  
 پدرم نیز بتو دست نیافت  
 تا بمنزلگه جاوید شتافت  
 ليک هنگام دم بازپسین  
 چو تو بر شاخ شدی جایگزین  
 از سر حسرت با من فرمود  
 کاین همان زاغ پلید است که بود !  
 عمر من نیز به یغما رفته است  
 يك گل از صد گل تو نشکفته است  
 چیست سرمایه این عمر دراز  
 رازی اینجاست ، تو بگشای این راز  
 زاغ گفت ارتو در این تدبیری  
 عهد کن تا سخنم بپذیری  
 عمرتان گر که پذیرد کم و کاست  
 دگری را چه گنه کاین ز شماست

ز آسمان هیچ نیائید فرود  
 آخر از اینهمه پرواز چه سود  
 پدر من که پس از سیصد و چند  
 کان اندرز بدو دانش و پند  
 بارها گفت که بر چرخ اثیر  
 بادهای راست فراوان تأثیر  
 بادهای کز زبر خاك وزند  
 تن و جان را نرسانند گزند  
 هر چه از خاك شوی بالاتر  
 با درایش گزند است و ضرر  
 تا بدانجا که بر اوج افلاك  
 آیت مرگ بود ، پيك هلاك  
 ما از آن سال بسی یافته ایم  
 کز بلندی رخ بر تافته ایم  
 زاغ را میل کند دل به نشیب  
 عمر بسیارش از آن گشته نصیب  
 دیگر این خاصیت مردار است  
 عمر مردار خوران بسیار است

گند و مردار بهین درمان است  
 چاره درد تو زان آسان است  
 خیز وزین بیش ره چرخ میوی  
 طعمه خویش بر افلاک مجوی  
 ناودان جایگهی سخت نکوست  
 به از آن کنج حیاط و لب جوست  
 من که صد نکته نیکو دانم  
 راه هر برزن و هر کودانم  
 خانه اندر پس باغی دارم  
 و ندر آن گوشه سراغی دارم  
 خوان گسترده الوانی هست  
 خوردنی های فراوانی هست



آنچه زان زاغ چنین داد سراغ  
 گند زاری بود اندر پس باغ  
 بوی بد رفته از آن تاره دور  
 معدن پشه ، مقام زنبور

نفرتش گشته بالای دل و جان  
 سوزش و کوری دودیده از آن  
 آن دو همراه رسیدند از راه  
 زاغ بر سفره خود کرد نگاه  
 گفت خوانی که چنین الوانست  
 لایق محضر این مهمان است  
 میکنم شکر که درویش نیم  
 خجل از ما حاضر خویش نیم  
 گفت و بنشست و بخورد از آن گند  
 تا پیاموزد ازو، مهمان پند .



عمر در اوج فلك برده بسر  
 دم زده در نفس باد سحر  
 ابر را دیده بزیر پر خویش  
 حیوان را همه فرمانبر خویش  
 بارها آمده شادان ز سفر  
 برهش بسته فلك طاق ظفر

سینه کبک و تذرو و تیهو  
 تازه و گرم شده طعمه او  
 اینک افتاده بر این لاشه و گند  
 باید از زاغ پیاموزد پند  
 بوی گندش دل و جان تافته بود  
 حال بیماری دق یافته بود  
 دلش از نفرت و بیزاری ریش  
 گیج شد ، بست دمی دیده خویش  
 یادش آمد که بر آن اوج سپهر  
 هست پیروزی و زیبائی مهر  
 فرو آزادی و فتح و ظفر است  
 نفس خرم باد سحر است  
 دیده بگشود و بهر سونگریست  
 دید گردش اثری زینها نیست  
 آنچه بود از همه سو خواری بود  
 وحشت و نفرت و بیزاری بود  
 بال برهم زد و برجست از جا  
 گفت کای یار ، ببخشای مرا

سالها باش و بدین عیش بناز  
 تو و مردار تو و عمر دراز  
 من نیم درخور این مهمانی  
 گند و مردار ترا ارزانی  
 گر در اوج فلکم باید مرد  
 عمر در گند بسر نتوان برد .



شهر شاه هوا اوج گرفت  
 زاغ را دیده بر اومانده شکفت  
 سوی بالا شد و بالاتر شد  
 راست بامهر فلک همسر شد  
 لحظه‌ای چند بر این لوح کبود  
 نقطه‌ای بود و سپس هیچ نبود .

# نامه وداع

از محمد علی اسلامی



پرسان پرسان رسیدم از راه  
 پیدا کردم نشان اورا  
 بفشردم زنگ و در گشودند  
 گفتم گوئیدش آید اینجا

دیدم کامد ز خانه بیرون  
 سنگین سنگین و سرفکنده  
 ترسان ، چون کودك گنهكار  
 لرزان، چون آهوی رمنده

آمد رویش ز شرم گلگون  
 لبها بیرنگ و سرد و خاموش  
 چشمان تبار و پوزش انگیز  
 زلفان آشفته بر بنا گوش

بسپردم نامه را بدستش،  
گفتم با طعنه ای دل آزار  
بستان! این نامه وداع است  
رفتم ، رفتم ، خدا نگهدار .

۵ مرداد ۱۳۲۵

# پرده افتاد

از دکتر مجدالدین میرفخرائی

«کلچین کبلانی»



۱

## خواب

پرده افتاد . . . پشت پرده راز  
 گشت يك بازی دگر آغاز  
 دره و کوه مغز نا هموار  
 بازی سایه روشن پندار  
 تو در آنجا چوبوی گل شیرین  
 در دلت مهر ژاله دیرین  
 من در آن سایه چون گل بی برگ  
 گیج از مشت های سخت تگرگ  
 پیش پای تو، پای کوچك تو،  
 دل من همچو ماه بی پرتو  
 آسمان سیاه آینده  
 همچو خورشید تیره تابنده

موجهای دراز و تند و سفید  
 روی دریای بی نشان امید  
 در رخ برگ و در لب لاله  
 بادها در سر شک و در ناله  
 در لب دلفریب تو لبخند  
 دل آزاد و شاد من در بند  
 لب تو جایگاه بوسه گرگ  
 چشم تو هر گس و وار ، سرد و بزرگ  
 موی تو ، موی بورتو ، پر پیچ  
 همه چیزت چو خواب هستی هیچ



۲

### خواب مست

مرا يك راز پنهان ميخراشد  
 دلم را بهر مهرت ميترashed  
 سپهری هست در جانم كه خورشيد  
 در آن آمد ولی روشن نگردید  
 شب تاريك پلك آفرينش  
 در آنجا باز شد، گم كرد بينش

☆☆☆☆

تو آنجائی ولی بی روشنائی  
 نخواهد یافت چشمم آشنائی  
 تو آنجائی چو ابر و اختر و باد  
 پر از باران، پر از لرزش، پر از داد  
 ولی گوشم كر است و دیده ام كور  
 چنین نزدیکی و، آوخ چنان دور

☆☆☆☆

مرا يك راز پنهان ميخراشد  
 دلم را بهر مهرت ميتراشد  
 ولي مهر تراكي ميتوان ديد  
 كه تاريك است اينجا چشم خورشيد  
 تهی ميسازد از خون جوانی  
 دلم را ياد مرگ و زندگانی  
 ولي ياد اميد و ديدن تو  
 مرا پرميکند از هستی نو  
 مگر اينست اين، معنای هستی  
 اميد ديدن يك خواب مستی

۳

سایه

بال من باز شد چو ابر سفید  
 گاه پرواز بود سوی امید  
 پر زدم روی جنگل انبوه  
 روی گلزار و دشت و دره و کوه  
 رفتم از لای ابرهای گران  
 سوی خورشیدهای سرگردان  
 زیر پاهای من در آن پائین  
 چرخ میزد چوتوپ کهنه زمین  
 چرخ میزد چومست دیوانه  
 مست گمراه ، مست پیگانه  
 چرخ میزد چو کاسه سرمن  
 سرمن توی ابرهای کفن

\*\*\*\*

ای خداوند سایه نابود

آن زمین بود یا سرمن بود؟

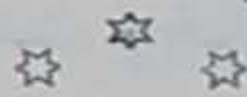
### درخت بزرگ

درخت بزرگ‌گست بی شاخ و برگ  
 چنان خشاك در پنجه سخت مرگ  
 چنان زشت چون گور، چون استخوان  
 چروکیده چون چهره مردگان  
 برویش سپهر و ستاره خموش  
 بیایش چو خون، چشمه در جنب و جوش  
 برونش پراز لكه خاك و گرد  
 درونش تهی، پوچ، نمدار، سرد  
 ☆ ☆ ☆

به مغز من است این درخت بزرگ  
 در این جنگل شیر و کفتار و گرگ  
 در این دره تار پندار من  
 در این پرده خواب بیدار من  
 در این خانه تنگ راز و نیاز  
 در این رشته آرزوی دراز



درخت بزرگ‌گست آری بزرگ  
 خراشیده از پنجه شیر و گرگ  
 پراز عنکبوت و پراز مور و مار  
 پراز بوم و زاغ و پراز یادگار  
 پراز کینه و مهر و ترس و شکفت  
 پراز اشك خشك و پراز خون سفت



به مغز من است این ، به مغز من است  
 در این کله درد و رزم و شکست  
 در این آسمان پراز ابر آه  
 درخشنده از اختران سیاه  
 فروزنده از مهر و ماه امید  
 امید فریبنده ناپدید



## راه

راه است و پای خسته من، کفش تنگ من  
 چاه است و چاله، پیچ و خم و نام و تنگ من  
 کوه است و دره، جنگل انبوه و سنگ و گل  
 دندان شیر و گرگ و تپش های درد دل  
 رنج است و ناامیدی و میخ است و خار و نیش  
 میراندم به پیش، که میراندم به پیش؟  
 این هستی من است و نمیدانم از کجاست  
 از کیست؟ بهر چیست؟ چنین پرخطر چراست؟  
 این چیست درد دل من؟ مهر است یا نیاز؟  
 یا آرزو؟ یا نشانه انگشت چرک راز؟  
 دل چیست؟ از برای که این جوش و این خروش؟  
 این جست و خیز دمیدم موج سرخ پوش؟  
 در دره های مغز من این رود های مار  
 سوی کدام دریا هستند رهسپار؟

۶

## غار

غار تاریك است ... کوهستان بلند  
 من در آنجا ، دست و پای من به بند  
 در سپهر جان من خورشید و ماه  
 تیره ، مانند دو الماس سیاه  
 خون سرد آرزوی دردناك  
 میچکد از اختران بر روی خاك  
 در میان خون و خاك و اشك و گل  
 می‌تپد چیزی دمام . آه دل !  
 آه دل ! ای ساعت بی تاب من  
 ای گریز ماه و سال خواب من  
 سرنو شتم سرگذشت درد تست  
 زنگ ناهنگام وقت نادرست

☆ ☆ ☆

غار تاریك است ... کوهستان بلند  
 دل در آنجا ، دست و پای دل به بند

نیست جز تنهائی پرواز باز  
 باز با بال و نك و چنگال راز  
 نیست جز خاموشی پر بانگ جان  
 بانگ نیروی خدای ناتوان



ای خدا، ای زاده پندار من  
 زاده تنهائی بیمار من  
 ای خدا، ای پرده تاریک مرگ  
 افسر يك ارتش بی ساز و برگ  
 غار تاریک است ... کوهستان بلند  
 با من و با دل تو در آنجا به بند

لندن ۱۹۴۶

## « گل درد »

مجموعه چند شعر از

فتح الله - مجتبائی

بزودی منتشر میشود

توجه !

متمنی است قبل از خواندن کتاب غلط های زیر را  
در متن اصلاح کنید .

| صفحه | سطر | غلط       | صحیح    |
|------|-----|-----------|---------|
| ۱۰   | ۵   | نویسندگان | نویسنده |
| ۱۸   | ۱   | ابهام     | ایهام   |
| ۱۸   | ۷   | گفته      | گفته ها |

در صفحه ۱۶ سطر ۴ نیز بعد از « کفن سیاه » ، « عشقی »

اضافه شود .





The Jammu & Kashmir  
University Library,  
Srinagar.

1. Overdue charge of one anna per-day will be charged for each volume kept after the due date.
2. Borrowers will be held responsible for any damage done to the book while in their possession.

66459

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, written in red ink on aged paper.

7

7

